

مسأله ارسطو در فصل نهم العبارة

فرشته نباتی*

چکیده

در العبارة، ارسطو در مورد متناقضین (جفت جمله‌های متناقض) می‌گوید ضرورتاً یکی از آنها صادق و دیگری کاذب است اما پس از آن در فصل نهم می‌گوید این مطلب در مورد جملات شخصیه محتمل مربوط به آینده درست نیست، چرا که در غیر این صورت باید ملتزم به دترمینیسم شویم. اما دترمینیسم پذیرفتنی نیست پس قاعده مورد بحث در مورد جملات شخصیه آینده برقرار نیست. تفاسیر متعددی از این سخنان ارسطو وجود دارد. مفسرین سنتی این قطعه معتقدند که ارسطو در اینجا عمومیت اصل طرد شق ثالث و/یا اصل دوازده‌گانه بودن جملات اخباری را نفی می‌کند. تفسیر شایع دیگری وجود دارد که می‌گوید قصد ارسطو در اینجا تذکر این نکته است که از ضرورت اصل طرد شق ثالث نمی‌توان به این نتیجه رسید که یکی از مؤلفه‌های ترکیب فصلی بیانگر این اصل، ضروری است. تفسیر اول در مقابله با دترمینیسم موفق‌تر است ولی با دیگر آراء ارسطو همخوانی ندارد. تفسیر دوم گرچه به‌تنهایی در مقابل دترمینیسم توفیقی‌چندانی ندارد ولی با سایر نظرات ارسطو همخوان است. به نظر می‌رسد هدف اصلی ارسطو در این فصل استدلال علیه دترمینیسم نیست بلکه او نگران آن است که ممکن است از نظراتش در مورد متناقضین در استدلال‌هایی به نفع دترمینیسم استفاده شود بنابراین تلاش می‌کند تا جلوی این استفاده نابجا را بگیرد. تفسیر غیرسنتی در ارائه این دغدغه موفق‌تر است.

واژه‌های کلیدی

ارسطو، العبارة، دترمینیسم منطقی، جنگ دریایی آینده

* استادیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی؛ ایمیل: nabati@atu.ac.ir

۱- مقدمه

مجموعه آثار منطقی ارسطو که پس از او تحت عنوان *ارگانون* جمع‌آوری شد شامل هشت بخش بود. بخش دوم این مجموعه که ما آن را با نام عبارت یا *العباره* می‌شناسیم بعد از مقولات قرار دارد. *العباره* گرچه به لحاظ زمانی بعد از *جدل* و *سفسطه* نوشته شده اما در مجموعه آثار ارسطو مقدم بر آنهاست اما، چه به لحاظ زمانی و چه به لحاظ ترتیب آثار جمع‌آوری شده، این بخش قبل از *تحلیل اول* و *تحلیل ثانی* قرار دارد؛ به همین دلیل هم برخی از مباحثی که در آن مطرح شده به شکلی کامل‌تر و احياناً پخته‌تر در *تحلیل اول* دیده می‌شود (Kneale and Kneale 1978: 23-24).

ارسطو در فصول ابتدایی *العباره* در مورد اجزاء جمله صحبت می‌کند. پس از آن می‌گوید جمله گفتار معناداری است که هر یک از بخش‌های آن به صورت جداگانه معنادار هستند (فصل ۴- 16b26). او پس از جدا کردن جملات اخباری از جملات غیراخباری، با تأکید بر جملات اخباری، به شرح جملات بسیط (در برابر جملات مرکب) می‌پردازد و سلب و ایجاب در آنها را توضیح می‌دهد. فصل هفتم *العباره* با تقسیم جملات به مسوره و شخصیه آغاز می‌شود. از اینجا به بعد مطالب *العباره* به جفت جمله‌های متناقض و ویژگی‌ها و احکام مربوط به آنها اختصاص پیدا می‌کند.

ارسطو در فصل نهم *العباره* در ادامه صحبت از متناقضین (جفت جمله‌های متناقض) مسأله‌ای را مطرح می‌کند که منشاء بحث‌های گسترده‌ای شده است. این بحث‌ها تقریباً پس از خود ارسطو آغاز شده و تا امروز ادامه یافته است. او می‌گوید بر آنچه تا اینجا در مورد متناقضین گفته‌است استثنایی وجود دارد.

مهمترین استثناء، جملات شخصیه محتمل ناظر به آینده هستند. مثالی که او برای چنین گزاره‌هایی ارائه می‌دهد چنین است: "فردا جنگی دریایی رخ خواهد داد" (18b25). به خاطر همین مثال، بیشتر کسانی که می‌خواهند به مباحث مورد نظر ارسطو در این فصل اشاره کنند اغلب از نام "جنگ دریایی آینده"^۱ استفاده می‌کنند.

تفسیرهای مختلف و متنوعی از این بخش وجود دارد، اما آنچه بیش از همه شایع است و اغلب آن را تفسیر سنتی^۲ این قطعه می‌خوانند آن است که ارسطو در اینجا برای ردّ *دترمینیسم*، اصل *طرد شق ثالث*^۳ (و/یا اصل *دوارزشی* بودن جملات اخباری^۴) را در مورد جملات شخصیه محتمل ناظر به آینده نفی کرده است. گرچه این تفسیر در مقایسه با سایر تفاسیر شایع‌تر است، ولی به نظر تفسیر قابل قبولی نمی‌رسد. غیر قابل قبول بودن آن را از دو جهت می‌توان نشان داد. اول از این جهت که این تفسیر با دیگر پاره‌های نظام ارسطو سازگاری ندارد و دوم از جهت نتایجی که نفی اصل *طرد شق ثالث* به بار می‌آورد و به نظر می‌رسد این نتایج در نظام منطقی ارسطو غیر قابل قبول و هضم‌نشدنی باشد. بنابراین، اگر بتوان تفسیر دیگری از سخنان ارسطو پیدا کرد که با دیگر بخش‌های سخنان ارسطو سازگار باشد و نتایج غیر قابل قبول (از نظر نظام ارسطویی) به بار نیاورد، آن تفسیر ارجح خواهد بود.

ما ابتدا خلاصه‌ای از فصل نهم *العباره* را بیان می‌کنیم و سعی می‌کنیم گام به گام با خود ارسطو همراه شده و سیر مطالب او را نشان دهیم. پس از آن، به شرح تفسیر سنتی از این مطالب ارسطو می‌پردازیم. منظور از تفسیر سنتی تفسیری است که می‌گوید ارسطو برای مقابله با *دترمینیسم* قائل به این است که اصل *طرد شق ثالث* (و/یا اصل *دوارزشی*) استثناء دارد.

۱- 18a28-33: در بخش اول، ارسطو آموزه‌ای را در مورد متناقضین مطرح می‌کند و به ما می‌گوید این آموزه در مورد جملات شخیصیه محتمل ناظر به آینده (از این به بعد برای سهولت کار، برای اشاره به این جملات از عنوان محتمله‌های آینده استفاده می‌کنیم) برقرار نیست.

۲- 18a34-19a6: ارسطو می‌گوید اگر بپذیریم که این آموزه در مورد محتمله‌های آینده برقرار است ناچار باید به دترمینیسم تن دهیم.

۳- 19a7-19a22: دترمینیسم قابل پذیرش نیست.

۴- 19a23-19b4: ارسطو نظر خودش را بیان می‌کند.

اما تفصیل مطلب:

این اصل را در نظر بگیرید:

I: از میان متناقضین (جفت جمله متناقض) یکی ضرورتاً صادق است.

اصل I در مورد جمله‌های مربوط به حال و گذشته صادق است. یکی از دو جمله "الان در تهران باران می‌بارد" و "الان در تهران باران نمی‌بارد" صادق است و هر کدام که صادق باشد ضرورتاً صادق است (نمی‌تواند چنین نباشد). در مورد جملات مربوط به گذشته هم همینطور است؛ از دو جمله "دیروز در تهران باران بارید" و "دیروز در تهران باران نبارید" یکی صادق و یکی کاذب است و آنکه صادق است ضرورتاً صادق است و آنکه کاذب است ضرورتاً کاذب است.

I: در مورد جملات کلی و جملات شخیصیه هم برقرار است.

در مورد I دو استثنا وجود دارد. اولین استثنا مربوط است به جملات مهمله (یا به قول خود ارسطو، جملات کلیه‌ای که به صورت کلی در نظر گرفته نشده‌اند)؛ مثلاً "انسان سفید است" و "انسان سفید

رشر می‌گوید متفکرین عهد عتیق و شارحین آن زمان ارسطو، مثل آمونیوس^۵ و بوئتیوس^۶ هم همین تفسیر از ارسطو را داشته‌اند.^۷ او می‌گوید قدمت چنین تفسیری حتی بیش از این است زیرا رواقیون نیز خودشان را از این جهت مخالف ارسطو می‌دانسته‌اند که برخلاف ارسطو معتقد بودند همه گزاره‌ها (حتی آنهایی که مربوط به موضوعات محتمل آینده هستند) یا صادق هستند یا کاذب (Rescher, 1963: 44). متفکرین قرون وسطی هم همین نظر را به ارسطو نسبت می‌دادند. به عنوان مثال، اُکام گرچه خودش برای مقابله با دترمینیسم راه دیگری را برمی‌گزیند ولی معتقد است ارسطو در این قطعه، گزاره‌های محتمل ناظر به آینده را خارج از دایره شمول اصل طرد شق ثالث دانسته‌است (Øhrstrøm and

Hasle 2011)

برای بیان این تفسیر سنتی از نظرات سه تن از منطق‌دانان متأخر استفاده می‌کنیم؛ ابتدا نظرات نیل را ذکر می‌کنیم و سپس به شرح و بررسی موضع و نظر پرایور^۸ و لوکاسیه‌ویچ، دو منطق‌دان مهم و تأثیرگذار قرن بیستم، می‌پردازیم.

پس از آن، تفسیر دیگری را تحت عنوان تفسیر غیرسنتی ارائه می‌کنیم. این تفسیر در فرهنگ اسلامی رایج است و عموم منطق‌دانان ما همین تفسیر را از ارسطو دارند. اینها معتقدند تلاش ارسطو در این قطعه در جهت نشان دادن این امر است که گزاره‌های ناظر به آینده، صدق قطعی و متعین ندارند.

داوری ما در انتها این است که تفسیر غیر سنتی، شرح مناسب‌تری از مواضع و دیدگاههای ارسطو است و با سایر اجزاء نظام او سازگارتر است.

۲- ساختار فصل نهم العبارة

این فصل دارای چهار بخش است:

باشد که رخ ندهد پس رخ دادن آن ضروری است پس هر چیزی ضرورتاً رخ می‌دهد.

در بخش سوم 18b26-19a23 ارسطو در مقابل دترمینیسم موضع می‌گیرد. او می‌گوید اگر هیچ چیزی محتمل و اتفاقی نباشد (همه چیز ضروری باشد) هیچ نیازی به تأمل در امور و تلاش برای حصول آنها نخواهد بود، چون امور بالضروره رخ می‌دهند و تأمل و تلاش ما تأثیری بر آنها نخواهد داشت. چون هیچ چیزی مانع نمی‌شود که ده هزار سال پیش کسی گفته باشد که چنین خواهد شد و فرد دیگری آن را نفی کرده باشد، سخن هر کدام صادق باشد، ضرورتاً چنان خواهد شد. البته فرقی هم نمی‌کند که کسی این جملات متناقض را گفته باشد یا خیر چون به خاطر تایید و تکذیب آنها نیست که چنین و چنان خواهد شد. مسأله ده هزار سال پیش هم مهم نیست؛ این زمان می‌تواند هر وقتی باشد.

19a7 این موضع با اختیار انسان ناسازگار است؛ شهود ما می‌گوید امور ریشه در تأمل و تلاش دارند. این موضع به صورت کلی‌تری با وجود امکان و احتمال در جهان ناسازگار است (19a9). چیزهایی در عالم هستند که هم امکان بودن دارند و هم امکان نبودن؛ یعنی هر دو امکان در مقابل آنها باز است. ارسطو می‌گوید من می‌توانم جامه‌ام را پاره کنم ولی پاره نکردن آن هم ممکن است یعنی بعضی از امور تصادفی و محتمل هستند نه ضروری.

سیر ارسطو شبیه برهان خلف است. او می‌گوید اگر I در مورد محتمله‌های آینده برقرار باشد پس همه امور در عالم به ضرورت رخ می‌دهند اما بطلان این نتیجه (ضروری بودن همه امور) روشن است پس فرض اولیه هم باطل است.

بخش آخر فصل نه (19a23-19a38) اختصاص به نظر خود ارسطو دارد. او در این قسمت ضروری

نیست" که می‌توانند هر دو کاذب باشند. اما استثنای دوم که مهم‌تر است و کل فصل نهم العبارة به آن اختصاص یافته، جملات مربوط به آینده است. ارسطو در اینجا بر جملات شخصیه محتمل^۹ (جملاتی که می‌توانند صادق باشند و می‌توانند کاذب باشند) ناظر بر آینده^{۱۰} متمرکز شده است.

لازم است ارسطو بگوید چرا I را در مورد محتمله‌های آینده برقرار نمی‌داند. او برای این کار در بخش دوم فصل نهم دو استدلال می‌آورد. این استدلالها نشان می‌دهند که پذیرش I در مورد این جملات، مستلزم دترمینیسم است.

استدلال اول: (18a34-18b8)

I اگر در مورد محتمله‌های آینده برقرار باشد و دو نفر جملاتی متناقض در مورد حادثه‌ای مربوط به آینده بگویند ضرورتاً یکی باید راست گفته باشد. مثلاً در مورد "فردا در تهران باران می‌بارد" و "فردا در تهران باران نمی‌بارد" باید گفت یکی صادق و دیگری کاذب است و هر کدام صادق باشد ضرورتاً صادق است و هر کدام کاذب باشد ضرورتاً کاذب است. پس هیچ چیز اتفاقی و محتملی رخ نمی‌دهد بلکه همه چیز ضروری است.

استدلال دوم: (18b9-18b17)

اگر جمله‌ای الان صادق باشد پس اگر کسی قبلاً این جمله را گفته باشد جمله صادقی گفته است. اگر "امروز (اول اردیبهشت ۱۳۹۳) در تهران باران می‌بارد" صادق است پس اینکه دیروز کسی گفته باشد "اول اردیبهشت ۱۳۹۳ در تهران باران می‌بارد" صادق بوده است و البته همیشه صادق بوده است که گفته شود در چنین روزی در تهران باران خواهد بارید. اما اگر این جمله همیشه صادق بوده پس نمی‌توانسته چنین نباشد. اگر چیزی نتواند رخ ندهد یعنی غیرممکن است رخ ندهد و اگر غیر ممکن

نکته اول اینکه منظور از احتمال و امکان در اینجا امکان عینی است نه امکان معرفت شناختی. منظور این نیست که ما نمی‌دانیم یا نمی‌توانیم بدانیم، بلکه منظور امکان واقعی مستقل از فاعل شناسا است. خود ارسطو بر این نکته تأکید دارد؛ او می‌گوید فرقی نمی‌کند که کسی این جملات را گفته‌باشد یا نه چون به خاطر تایید و تکذیب آنها نیست که چنین و چنان خواهد شد (18b38).

نکته دوم اینکه منظور ارسطو از ضرورت لزوماً ضرورت منطقی نیست. "ارسطو نه در اینجا و نه در آثار دیگرش تمایز قاطع و دقیقی میان ضرورت علی و ضرورت منطقی نشان نمی‌دهد و قوانین منطقی و قوانین طبیعت را هم‌تراز می‌داند" (Ackrill 1963[2002]: 133). اما در این فصل او حتی از این هم فراتر رفته و ضرورت را به معنایی زمانی به کار برده است. در قطعه بعد از قطعه مورد نظر ما، ارسطو تصریحاً یا تلویحاً امکان را با گاهی صادق و ضرورت را با همه وقت صادق^{۱۱} یکی می‌داند (Hintikka 1964, 465). اگر ضرورت را زمانی بفهمیم، پس چیزی که ضروری نبوده می‌تواند ضروری شود. این نحوه برخورد با ضرورت یادآور مواضع منطق‌دانان مگاری-رواقی در این باره است. آنها هم فهمی زمانی از مفاهیم موجه داشتند و می‌گفتند همانطور که ارزش صدق جملات در گذر زمان تغییر می‌کند وجه آنها هم می‌تواند تغییر کند. جمله ای که در یک زمان ممکن است می‌تواند در زمان دیگری ضروری یا ممتنع باشد.^{۱۲} به نظر می‌رسد که فصل نهم العبارة در واقع در تقابل با مگاری-های دترمینیست است و برای همین، مفاهیم و نظرات مورد استفاده آن شباهت‌های زیادی دارد با استدلالی که دئودوروس^{۱۳} مگاری به نفع دترمینیسم مطرح کرده است. استدلال دئودوروس را با نام شاه-

بودن همه امور را نفی و نظر خود را در مورد محتمله‌های آینده بیان می‌کند. او می‌گوید: "هر چیزی که هست، وقتی هست ضرورتاً هست؛ و هر آنچه نیست وقتی نیست ضرورتاً نیست. ولی نه اینکه هر چیزی که هست، ضرورتاً هست؛ و هر چیزی که نیست ضرورتاً نیست. چون گفتن اینکه هر چیزی که هست وقتی هست ضرورتاً هست، همان نیست که بی‌قید و شرط بگوییم که آن چیز ضرورتاً هست. همینطور در مورد آنچه که نیست. همین تبیین در مورد متناقضین برقرار است: هر چیزی ضرورتاً هست یا نیست، و خواهد بود یا نخواهد بود؛ ولی نمی‌توان این را تقسیم کرد و گفت یکی از این دو طرف ضروری است. منظور من این است که مثلاً: ضروری است که فردا جنگ دریایی رخ خواهد داد یا رخ نخواهد داد؛ ولی ضروری نیست که فردا جنگ دریایی رخ خواهد داد و ضروری نیست که رخ نخواهد داد..."

و در انتها می‌گوید (19a39-19b5)، پس روشن است که ضروری نیست که از هر ایجاب و سلب متضادی یکی باید صادق و دیگری کاذب باشد. چون وضع آنچه [بالفعل] نیست ولی می‌تواند باشد یا نباشد مانند وضع آنچه [بالفعل] هست، نیست، بلکه چنان است که گفتیم.

لذا، سیر کلی ارسطو چنین است:

اگر I در مورد محتمله‌های آینده برقرار باشد، همه امور در عالم به ضرورت رخ می‌دهند (دترمینیسم) همه امور در عالم به ضرورت رخ نمی‌دهند (امور محتملی وجود دارند)

پس I در مورد محتمله‌های آینده برقرار نیست.

قبل از اینکه به شرح تفاسیر مختلف از سخنان ارسطو پردازیم ذکر چند نکته لازم است:

کنار گذاشتن یا تعدیل یا ابهام‌زدایی از آن می‌توان جلوی استدلال‌های نامطلوب را گرفت.

گفتیم که ارسطو در صدد اثبات این مسأله است که **I** در مورد محتمله‌های آینده برقرار نیست. بیشترین بحث‌ها بر سر این است که **I** چیست و ارسطو قصد دارد چه چیزی را در مورد محتمله‌های آینده نفی کند. در این باب بسیار نوشته شده و منطق‌دانان بزرگی در مورد آن اظهار نظر کرده‌اند. اغلب متفکرین می‌گویند که بحث بر سر اصل طرد شق ثالث^{۱۵} است و ارسطو برای مقابله با دترمینیسم ناچار شده در مورد محتمله‌های آینده، این اصل را کنار بگذارد. اما برخی هم مشکل را چیز دیگری می‌دانند.

به عنوان مثال، هیتیکا معتقد است اکثر منطق‌دانان در تشخیص مسأله اصلی ارسطو دچار بدفهمی شده‌اند. او می‌گوید در مورد ارسطو باید به خاطر داشت که تمایزی که الان میان جمله (sentence) و گزاره (proposition) می‌شناسیم^{۱۶} برای او شناخته شده نبوده است. در واقع، او اغلب از جمله استفاده می‌کند نه گزاره. نکته بعدی اینکه ارسطو در کل نظام منطقی خود همواره از جملاتی استفاده کرده که مربوط به زمان اظهار جمله بوده‌اند (اکنون در آنها مستتر است) و هیچگاه جملات او به چیزی در زمانی دیگر اشاره نکرده‌اند. اما در این فصل از عبارت او درگیر جملاتی شده که به رخدادی مربوط به زمانی غیر از زمان بیان جمله اشاره می‌کنند و این موجب مشکلاتی در نظام منطقی او شده است (Hintikka 1964).

گروه دیگری هستند که گمان می‌کنند همه مشکلات در استدلال‌های مورد استناد ارسطو از آنجا ناشی می‌شود که گذشته، ضروری (چاره‌ناپذیر و غیرقابل-تغییر) دانسته شود. آنها مدعی هستند که در این استدلال‌ها، ضرورت گذشته به آینده منتقل می‌شود و ما را درگیر دترمینیسم می‌کند پس با نفی ضرورت

برهان^{۱۷} می‌شناسیم. در شاه برهان، یکی از پایه‌های اصلی استدلال استناد به ضرورت گذشته است. در واقع، او ضرورت را به معنای نوعی چاره‌ناپذیری به-کار می‌برد، چیزی که گذشته است، از دست ما خارج است و دیگر نمی‌توانیم بر آن اثری داشته باشیم. ارسطو هم در اینجا از مفهومی مشابه همین معنا در مورد ضرورت استفاده می‌کند.

۳- تفسیرهای فصل نه عبارت

این قطعه از عبارت از مواردی است که بحث‌های بسیاری بر سر آن بوده و هست. این بحث‌ها بعد از خود ارسطو آغاز شده (Ammonius and Boethius 1998) و هنوز هم ادامه دارد. بحث‌ها و اختلاف نظرها در مورد این قطعه فقط بر سر جزئیات نیست (جزئیاتی مثل اینکه آیا استدلال‌هایی که ارسطو در اینجا مطرح کرده معتبر و صحیح است یا خیر). اختلاف نظر مهم میان شارحان بر سر این است که اصلاً مشکل اصلی چیست و ارسطو در صدد تبیین کدام مسأله است؟

ظاهراً شکی وجود ندارد که ارسطو فکر می‌کند ممکن است از نظراتش به نفع دترمینیسم استفاده شود و شکی وجود ندارد که ارسطو، دترمینیسم را موضعی غیرقابل قبول می‌داند و تلاش می‌کند آن را نفی کند. ولی خیلی روشن نیست که کدام نظر او در معرض استفاده دترمینیستی است و چطور از این نظر برای اثبات دترمینیسم استفاده می‌شود. اما آنچه از همه مبهم‌تر است این است که او چگونه در مقابل این نتایج دترمینیستی می‌ایستد و چگونه استدلال‌های دترمینیستی را بی‌اعتبار می‌کند. بهترین راه برای فهم موضع ارسطو این است که ابتدا روشن شود خود ارسطو فکر می‌کرده کدام نظر او در استدلال‌های دترمینیستی مورد استفاده قرار می‌گیرد چون قاعدتاً با

۳-۱ تفسیر سستی

موضوعی که اغلب مفسرین اولیه ارسطو در قبال این قطعه داشته‌اند همان موضوعی است که بسیاری از منطق‌دانان معاصر دارند. هیتیکا این موضع را تفسیر سستی^{۱۹} نامیده است (Hintikka 1964: 462). تفسیر سستی می‌گوید ارسطو برای مقابله با دترمینیسم، اصل طرد شق ثالث^{۲۰} یا اصل دوازده‌گانه^{۲۱} یا هر دو را در مورد محتمله‌های آینده نفی کرده است.

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، ارسطو در فصول قبل از فصل نه مشغول بررسی جفت جمله‌های متناقض بود؛ پس طبیعی است که در این فصل، مسئله مورد نظر او مرتبط به همان موضوع یعنی تناقض باشد.

در میان ما آنچه اصل تناقض نامیده می‌شود حاکی از دو مطلب است: امتناع اجتماع متناقضین و امتناع ارتفاع متناقضین؛ دو جمله متناقض نه می‌توانند با هم جمع شوند و نه می‌توانند هر دو رفع شوند. به زبان نمادها $(P \& \sim P)$ و $PV \sim P$. البته اینها از اصول اولیه و بدیهی و دارای ضرورت منطقی هستند پس $(P \& \sim P) \square$ و $(PV \sim P) \square$ ^{۲۲}. محور مباحث فصل نهم العبارة، یک بخش از این دو گانه، یعنی امتناع ارتفاع نقیضین است که آن را با نام اصل طرد شق ثالث هم می‌شناسیم.

تفسیر سستی از فصل نهم می‌گوید که ارسطو معتقد است اصل طرد شق ثالث و/یا اصل دوازده‌گانه در مورد محتمله‌های آینده برقرار نیست یعنی ارسطو برای پیشگیری از دترمینیسم، شمول اصل طرد شق ثالث و/یا اصل دوازده‌گانه را انکار می‌کند.

ابتدا باید روشن شود که با فرض این تفسیر از ارسطو، آیا او هر دو اصل طرد شق ثالث و دوازده‌گانه را در مورد محتمله‌های آینده نفی می‌کند یا فقط یکی

گذشته می‌توان جلوی این استدلال‌ها را گرفت. این مسئله را اولین بار اُکام مورد بحث قرار داد و صورت‌بندی کرد (Øhrstrøm and Hasle 2011) و پس از او بسیاری از منطق‌دانان از نظرات او استفاده کرده و درصدد صورت‌بندی آن برآمدند. اُکام نمی‌توانست زیر بار ردّ اصل طرد شق ثالث و اصل دوازده‌گانه در مورد گزاره‌های مربوط به آینده برود (راهی که در ادامه مقاله به آن خواهیم پرداخت) چرا که معتقد به علم پیشین الهی بود. اگر گزاره‌های مربوط به آینده صادق یا کاذب نباشند خداوند نمی‌تواند به آنها علم داشته باشد. بنابراین، اُکام برای مقابله با دترمینیسم راه دیگری را انتخاب کرد. راه حل او مورد توجه بسیاری از الاهی‌دانان قرار گرفت.^{۱۷} در میان منطق‌دانان هم پرایور به نظرات اُکام پرداخته و سعی کرده آن را صورت‌بندی کند و از آن برای حل مشکل دترمینیسم استفاده کند (Prior 1968, 122-127).

حسن بحث و راه حل اُکام به شکلی که پرایور آن را صورت‌بندی کرده در این است که می‌توان از آن در مقابل استدلال‌های دترمینیستی دیگر هم استفاده کرد. یکی از مشهورترین و قدیمی‌ترین این استدلال‌ها استدلالی است که دئودوروس (معاصر مگاری ارسطو که کمی از او جوانتر بود) تحت عنوان شاه‌برهان برای اثبات دترمینیسم ارائه داده است.^{۱۸} یکی از مقدمات اصلی این استدلال، تغییر ناپذیری و ضرورت گذشته است. با نفی این مقدمه می‌توان در مقابل شاه‌برهان ایستاد.

ما در این نوشته نه قصد داریم و نه می‌توانیم که به همه تفاسیر فصل نهم العبارة بپردازیم. آنچه در اینجا قصد پرداختن به آن را داریم دو تفسیری است که در میان اکثر مفسرین ارسطو شایع است.

شق سوم خلاف شهود است، نمی‌توان تصور کرد که همه محتمله‌های آینده صادق باشند. در ضمن این نظر مستلزم اجتماع نقیضین است که به هیچ وجه قابل قبول نیست (در میان جملات مربوط به آینده برخی نقیض برخی دیگر هستند و اگر همه این جملات صادق باشند دو جمله متناقض هر دو صادق خواهند بود). شق چهارم هم صریحاً اجتماع نقیضین را مطرح می‌کند پس قابل قبول نیست و باید کنار گذاشته شود. اما دو شق اول و دوم قائلینی دارد.

چون در اینجا قصد داریم به بررسی تفسیر سنتی پردازیم باید بر شق دوم متمرکز شویم. ولی پیش از آن اشاره‌ای می‌کنیم به شق اول و روایت مدافع آن یعنی آرتور پرایور. پرایور ابتدا شق دوم را پذیرفته بود و معتقد بود که محتمله‌های آینده نه صادق هستند و نه کاذب ولی بعداً به شق اول تمایل پیدا کرد. گرچه این نظر پرایور به لحاظ زمانی متأخر است اما چون قصد بررسی تفصیلی آن را نداریم و به اشاره‌ای بسنده خواهیم کرد بیان آن را مقدم می‌داریم.

(۱) محتمله‌های آینده کاذب هستند

پرایور در سال ۱۹۴۹ و پس از مطالعه مقاله‌ای از پیتر گیچ توجه و علاقه خاصی به منطق زمان پیدا کرد. او اولین مقاله‌اش در این مورد را در ۱۹۵۳ تحت عنوان "منطق سه ارزشی و محتمله‌های آینده"^{۲۰} چاپ کرد. این مقاله شرح و دفاع از نظام سه‌ارزشی لوکاسیه‌ویچ بود. در این مرحله او فکر می‌کرد نظام ارائه شده لوکاسیه‌ویچ تنها راه حل مشکل محتمله‌های آینده است. گمان او این بود که منطق قضایای زمانی باید سه‌ارزشی و منطق قضایای غیرزمانی دوازده‌ارزشی باشد. علاقه او به مباحث زمانی با مطالعه کتاب *منطق روایی*^{۲۱} بنسون میتس^{۲۷} و آشنایی با مباحث منطق-

از آنها مد نظر اوست. اصل طرد شق ثالث اصلی نحوی^{۲۳} است که می‌گوید $PV \sim P$ از قضایای منطق است و همه نمونه جانشینهای آن برقرار است. اما اصل دوازده‌ارزشی اصلی سمانتیکی^{۲۴} است و می‌گوید هر جمله خبری یا صادق است یا کاذب. نیل معتقد است اولاً ارسطو این دو اصل را متمایز می‌داند و ثانیاً هدف او از این قطعه العبارة، تأکید بر همین تمایز است. نیل در این باره می‌گوید: در این جا، ارسطو تلاش می‌کند در حالی که اصل دوازده‌ارزشی را رد می‌کند اصل طرد شق ثالث را حفظ کند. او این موضع ارسطو را اشتباه می‌داند و می‌گوید این اشتباه خصوصاً در فصلی که او توضیحاتی در مورد صدق و کذب می‌دهد شگفت‌آور است. ولی ظاهراً در عهد باستان اعتقاد عمومی این بوده که ارتباطی میان اصل دوازده‌ارزشی و دترمینیسم وجود دارد و رواقیون که دترمینیست بودند کاملاً این اصل را می‌پذیرفتند.

(Kneale and Kneale 1978, 48)

اما اکثر قائلین به تفسیر سنتی معتقدند ارسطو در اینجا هر دو اصل را نفی کرده است. این دو اصل همراه هم و دو روی یک سکه هستند، یا باید هر دو را با هم پذیرفت و یا باید هر دو را با هم کنار گذاشت. در این صورت نظرات مختلف در مورد ارزش صدق محتمله‌های آینده منطقاً یکی از این چهار مورد است:

۱- محتمله‌های آینده همه کاذب هستند.

(پرایور)

۲- محتمله‌های آینده نه صادق هستند و نه

کاذب بلکه ارزش سومی (نامعین) دارند.

(لوکاسیه‌ویچ)

۳- محتمله‌های آینده همه صادق هستند.

۴- محتمله‌های آینده هم صادق هستند و هم

کاذب.

این ترتیب دیگر ناچار نیستیم اصل طرد شق ثالث را نفی کنیم؛ این اصل در مورد محتمله‌های آینده هم برقرار است چون گزاره مربوط به آینده کاذب است ولی نقیض آن که دیگر گزاره‌ای مربوط به آینده نیست (بلکه نفی چنین گزاره‌ای است) صادق است پس $Fp \sim FpV$ برقرار است. پرایور می‌گوید به این ترتیب حتی اصل دوازدهمی هم حفظ می‌شود، بین دو گزاره متناقض Fp و $\sim Fp$ یکی صادق و دیگری کاذب است (Prior 1968: 129).

اما به نظر می‌رسد این راه‌حل با مشکلاتی روبرو است. اول اینکه نظر پرایور با استفاده‌ای که ما در زبان عرفی از این جملات می‌کنیم همخوانی ندارد. اگر در گزارش هواشناسی گفته شود "فردا باران می‌بارد" قاعدتاً پرایور خواهد گفت این پیش‌بینی کاذب است و البته پیش‌بینی عدم بارش باران هم کاذب است!! اما ما هواشناس‌ها را افرادی نمی‌دانیم که شغلشان فقط بیان جملات کاذب است. دوم اینکه با پذیرش ایده پرایور، باید بپذیریم که $\sim FP$ معادل نیست با $F \sim p$ چون از نظر پرایور اولی صادق و دومی کاذب است. این خلاف درک عرفی ماست. به نظر می‌رسد "چنین نیست که فردا باران می‌بارد" معادل است با "فردا باران نمی‌بارد". اشکال سوم اینکه، بسیاری از منطق دانانی که در این باب سخن گفته‌اند (چه در قرون وسطی مثل اکام و چه در فرهنگ اسلامی مثل فارابی) دغدغه هماهنگ سازی نظرات منطقی با آموزه‌های دینی را داشته‌اند. یکی از این آموزه‌ها، علم پیشین الهی است. اگر همه جملات مربوط به آینده کاذب باشند علم پیشین الهی غیرقابل توجیه خواهد بود.

(۲) محتمله‌های آینده نه صادق هستند و نه کاذب (تفسیر سنتی)

دانان مگاری و رواقی در این باب، خصوصاً شاه-برهان دئودوروس، تشدید شد. پرایور نگاه دترمینیستی را نمی‌پسندید بنابراین تلاش کرد تا مشکل شاه‌برهان را کشف کند. او پس از آن مطالب زیادی در باب منطق زمان منتشر کرد و در آنها هم به بررسی شاه‌برهان و هم فصل نهم العبارة پرداخت. در کتاب گذشته، حال و آینده^{۲۸} پرایور فصلی دارد تحت عنوان "زمان و دترمینیسم" و در این فصل اولاً موضع اکام، که پیش از این توضیح مختصری در مورد آن آوردیم، را توضیح می‌دهد و ثانیاً پاسخ دیگری به مساله امکان آینده ارائه می‌دهد که به نظر می‌رسد خودش آن را بیش از توسل به منطق سه ارزشی می‌پسندد.^{۲۹} او می‌گوید: می‌گویند پیشگویی در باره آینده‌ای که هنوز تعیین نیافته نه صادق است و نه کاذب، در ابتدای دهه ۱۹۵۰ به نظر من، این تنها راه ارائه منطق زمان غیردترمینیستی بود ولی بعداً در کتاب زمان و موجهات^{۳۰} دو راه دیگر هم بیان کردم؛ یکی موضع اکامی بود و دیگری چیزی که الان درصدد بیان آن هستم.

پرایور به انتخاب آزاد باور دارد و می‌گوید هیچکس (حتی خدا) نمی‌تواند قبل از آنکه کسی انتخاب آزادانه‌اش را انجام دهد انتخاب او را بداند. پس همه جملات مربوط به آینده کاذب هستند. یعنی وقتی p گزاره‌ای محتمل^{۳۱} است هم "چنین خواهد بود که p " و هم "چنین خواهد بود که $\sim p$ " کاذب هستند. اینها هیچکدام مستقر نشده و تعیین نیافته‌اند و "چنین نخواهد بود که p " و "چنین نخواهد بود که $\sim p$ " صادق هستند (Prior 1968: 128-129)؛ یعنی در مورد گزاره‌های محتمل، Fp و $F \sim p$ ^{۳۲} هر دو کاذب هستند، هیچ گزارش صادقی در مورد آینده محتمل وجود ندارد و نقیض این دو عبارت کاذب یعنی $\sim Fp$ و $\sim F \sim p$ هر دو صادق هستند. او می‌گوید به

محمتم ناظر به آینده نه صادق هستند و نه کاذب، در مورد چنین گزاره‌هایی ترکیب فصلی گزاره و نقیض آن، نه صادق است و نه کاذب بلکه نامعین است. پرایور در سال ۱۹۵۳ با اینکه با منطق سه‌ارزشی لوکاسیه‌ویچ هم‌دل بود و آن را تنها راه فرار از دترمینیسم می‌دانست ولی نقدی هم به آن وارد کرد. پرایور معتقد بود حداقل یک وجه از تبیین ارسطو از محتمله‌های آینده هست که به نظر می‌رسد منطق سه‌ارزشی نمی‌تواند آن را حفظ کند. ارسطو نه تنها معتقد است که (۱) اگر p گزاره‌ای در مورد وقایع محتمل آینده است (مثلاً جنگ دریایی فردا رخ می‌دهد) p نه صادق است و نه کاذب، بلکه به این هم باور دارد که (۲) گزاره منفصله p یا $\sim p$ (یا جنگ دریایی فردا رخ خواهد داد یا رخ نخواهد داد) یک منفصله ضروری است (نه محتمل) پس همیشه صادق است. ولی در منطق سه‌ارزشی لوکاسیه‌ویچ و تارسکی $PV\sim P$ قضیه نیست. جدول ارزش ترکیب فصلی دو گزاره متناقض در منطق سه‌ارزشی چنین است:

P	$\sim P$	$PV\sim P$
T	F	T
F	T	T
I	I	I

اگر P صادق باشد یا کاذب این ترکیب فصلی صادق است ولی اگر P نامعین (I) باشد ارزش ترکیب فصلی هم نامعین خواهد بود. آیا می‌توانیم برای رفع مشکل بگوییم که ارسطو در مورد گزاره‌های نامعین معتقد است که ترکیب فصلی آنها همیشه صادق است؟ پرایور پاسخ می‌دهد خیر؛ ارسطو این حرف را فقط در مورد $PV\sim P$ می‌گوید، نه در مورد PVQ . در واقع باید گفت در منطق سه‌ارزشی ارسطو، ادات فصل تابع ارزشی نیست (Prior 1953: 325).

۲-۳ کارآیی تفسیر سنتی

قائلین به تفسیر سنتی عموماً معتقدند که ارسطو محتمله‌های آینده را نه صادق می‌داند و نه کاذب. استناد چنین موضعی (نفی اصول دو ارزشی و طرد شق ثالث در مورد محتمله‌های آینده) به ارسطو نظر بسیار شایعی است.^{۳۳} این نگاه به مفسرین اولیه ارسطو هم نسبت داده شده است (Rescher 1963: 44). حتی متفکرین قرون وسطی مثل اُکام که خودشان چنین موضعی در مقابل دترمینیسم را نمی‌پسندیدند، معتقد بودند نظر ارسطو در این فصل نفی طرد شق ثالث بوده است (Øhrstrøm and Hasle 2011).

اما شکل نظام‌یافته این تفسیر در قرن بیستم در قالب منطق سه‌ارزشی معرفی شد. آنچه ما اکنون به عنوان منطق سه‌ارزشی می‌شناسیم نظامی است که لوکاسیه‌ویچ در ۱۹۲۰ ارائه کرد. بسط این نظام در ۱۹۳۰ توسط خود او و تارسکی انجام شد. امروزه منطق‌های چند ارزشی خیلی مورد توجه هستند، هم بحث‌های بسیاری درباره آنها در جریان است و هم استفاده‌های متنوعی یافته‌اند. اما انگیزه اولیه و اصلی طرح این نظام‌ها معمولاً بیان نمی‌شود. مسأله لوکاسیه‌ویچ از طرح نظام سه‌ارزشی دفاع از آزادی در مقابل دترمینیسم بوده و آنچه توجه او را به این مسأله جلب کرده متون ارسطو بوده است (Simons 2014).

لوکاسیه‌ویچ می‌گوید: محتمله‌های آینده نه صادق هستند و نه کاذب بلکه نامعین (ارزش سوم) هستند. بنابراین، استدلال‌های دترمینیستی که ارسطو مطرح کرده دیگر کارآیی ندارند. در آن استدلالها گفته می‌شود از دو گزاره متناقض ضرورتاً یکی صادق و دیگری کاذب است و نتیجه گرفته می‌شود که آنچه صادق است ضرورتاً صادق و آنچه کاذب است ضرورتاً کاذب است. اما در نظام سه‌ارزشی لوکاسیه‌ویچ $PV\sim P$ ضرورتاً و دائماً صادق نیست. گزاره‌های

آنها علم داشته باشد. به همین دلیل، این متفکرین در مواجهه با دترمینیسم راه دیگری در پیش گرفتند. از نظر اینها تفسیر سنتی در شرح عبارات ارسطو موفق است اما در مقابله با دترمینیسم خیر.

در مورد لوکاسیه‌ویچ (و پرایور)، محرک اولیه برای طرح منطق سه‌ارزشی مواجهه با عبارات ارسطو بود ولی پس از آنکه ارسطو را در مقابل دترمینیسم قرار داد قصد او فائق آمدن بر این مشکل بود و نه صرفاً تفسیر ارسطو. او راه‌حل پیشنهادی ارسطو را کنار گذاشتن اصل طرد شق ثالث و ترک منطق دوازده‌ارزشی در مورد گزاره‌های مربوط به آینده دید و، ضمن مناسب تشخیص دادن آن، درصدد ارائه نظامی منطقی بر این اساس برآمد. از نظر او، تفسیر درست این بخش از سخنان ارسطو همان تفسیر سنتی است و این تفسیر توان مقابله با دترمینیسم را هم دارد.

اما بازگردیم به پرسش ابتدای این بخش؛ آیا تفسیر سنتی در توضیح فصل نهم العبارة موفق است؟ باید از دو منظر به این پرسش پاسخ داد:

(۱) توفیق این تفسیر در مقابله با دترمینیسم: ظاهراً با پذیرش این تفسیر می‌توان آینده باز را توجیه کرد، بنابراین می‌توان در مقابل دترمینیسم ایستاد.

(۲) توفیق این تفسیر در ارائه نظر ارسطو: برای بررسی اینکه آیا این تفسیر شرح مناسبی از ارسطو هست یا خیر باید مواردی را مد نظر قرار دهیم: ابتدا باید ببینیم که آیا این تفسیر با سایر اجزا نظام معرفتی ارسطو سازگار است یا خیر. در نوشته‌های ارسطو، در جایی غیر از فصل نهم العبارة نمی‌توان رد پای از نفی طرد شق ثالث پیدا کرد. او در نوشته‌های دیگرش از محال بودن اجتماع و ارتفاع نقیضین دفاع کرده است. مخصوصاً در متافیزیک شاهد دفاع پرشوری از این اصل هستیم (فصل چهارم از (Book IV(Γ) (Barnes 1991).

آیا تفسیر سنتی در توضیح فصل نهم العبارة موفق است؟ برای پاسخ به این پرسش باید دو مسأله را از هم جدا کنیم:

۱- توفیق این تفسیر در توضیح نظر ارسطو

۲- توفیق این تفسیر در مقابله با دترمینیسم

دغدغه بسیاری از کسانی که به این فصل از العبارة توجه نشان داده و در باره آن اظهار نظر کرده‌اند، در درجه اول، دترمینیسم (خصوصاً دترمینیسم منطقی) بوده‌است. محرک اولیه برخی از اینها همین نوشته ارسطو بوده و برخی هم با محرک دیگری پا به این وادی گذاشته‌اند، اما به هر حال دلمشغولی اصلی آنها مقابله با دترمینیسم و دفاع از آزادی و اختیار بوده‌است.

اما گروه دیگر از کسانی که در مورد این قطعه ارسطو صحبت کرده‌اند قصدشان صرفاً تفسیر ارسطو و روشن کردن عبارات او بوده‌است؛ اگرچه این گروه هم در مورد دترمینیسم بی تفاوت نبوده‌اند (به هر حال این دغدغه خود ارسطو هم بوده) اما حل معضل دترمینیسم دغدغه اولیه آنها نبوده‌است. به عنوان نمونه، سخنان آمونیوس و بوئتیوس و دیگر شارحین ارسطو پیش از هر چیز در جهت روشن سازی مطالب ارسطو است.

متفکرین قرون وسطی مثل اُگام، در مقام شرح ارسطو، تفسیر سنتی را می‌پذیرفتند و معتقد بودند ارسطو در اینجا اصل طرد شق ثالث را نفی کرده است. گرچه این متفکرین چنین راه حلی را برای مقابله با دترمینیسم نمی‌پسندیدند چرا که اینها علاوه بر دغدغه دفاع از آزادی و اختیار انسان دغدغه‌ای کلامی هم داشته‌اند، با این حال معتقد به علم پیشین الهی بوده‌اند و بنابراین نمی‌توانستند نفی طرد شق ثالث را بپذیرند. اگر گزاره‌های ناظر به آینده متصف به صدق و کذب نشوند پس خداوند هم نمی‌تواند به

از این فصل العبارة ارائه کرد که با سایر اجزاء نظام او همخوانی داشته باشد آن تفسیر ارجح خواهد بود.

۳-۳ تفسیر غیر سنتی

در مقابل تفسیر سنتی که در میان شارحان ارسطو بیش از سایر تفاسیر رایج بوده، تفسیر دیگری از این متن ارسطو وجود دارد که گرچه رواج آن در میان شارحین ارسطو به گستردگی تفسیر سنتی نبوده ولی مفسرین و منطق‌دانان زیادی از آن دفاع کرده‌اند.

این تفسیر با نام‌های متعدد و متنوعی معرفی شده - است، هم‌چون تفسیر واقعگرا^{۳۴} (Gaskin 1995: 14)، تفسیر قرون وسطایی (Lowe 1980: 58) و تفسیر فارابی (Rescher 1963)، اما در اینجا چون می‌خواهیم آن را در مقابل تفسیر سنتی قرار دهیم از عنوان تفسیر غیرسنتی استفاده می‌کنیم.

بنا بر این تفسیر، ارسطو طرد شق ثالث و اصل دوازدهمی را بدون قید و استثناء می‌پذیرد و برای مقابله با دترمینیسم از راه دیگری وارد می‌شود. او در اینجا می‌گوید که از ضرورت ترکیب فصلی (بیانگر طرد شق ثالث) نمی‌توان نتیجه گرفت که مؤلفه‌های این ترکیب فصلی ضروری هستند. به زبان نمادها، این استدلال از نظر ارسطو پذیرفتنی نیست:

$$\square(PVQ) \vdash \square PV \square Q^{35}$$

لینسکی برای توضیح این موضع می‌گوید: کسانی که نفی طرد شق ثالث را به ارسطو نسبت داده‌اند می‌گویند ارسطو معتقد است که $T(sV \sim s) \& \sim Ts \& \sim T \sim S^{36}$ کواین هم با لحنی تحقیرآمیز در این مورد می‌گوید: ارسطو گفته‌است که "P یا Q صادق است" شرط کافی صدق "یا P صادق است یا Q صادق است" نیست (Quine 1953: 65). لینسکی نظر کواین در مورد ارسطو را این گونه صورت‌بندی می‌کند:

اگر تفسیر سنتی را بپذیریم، باید قائل به ناهمخوانی بخش‌های مختلف نظام ارسطو باشیم و بپذیریم که ارسطو در اینجا صرفاً به خاطر ردّ دترمینیسم و بدون توجه به سایر بخش‌های نظام خود مجبور شده اصل طرد شق ثالث را نفی کند.

آیا نتایج این تفسیر می‌تواند مورد قبول ارسطو باشد: الف) یکی از نتایج مترتب بر این تفسیر (همان‌طور که پرایور بیان کرد) آن است که باید تابع ارزشی بودن ترکیب فصلی کنار گذاشته شود در حالی که، در دیگر بخش‌های نظام ارسطویی، با ترکیب فصلی به عنوان یک ادات تابع ارزشی برخورد می‌شود، ب) این تفسیر با درک عرفی ما همخوان نیست. ما معمولاً پیش بینی امور را متصف به صدق و کذب می‌کنیم. این امر وقتی بیشتر روشن می‌شود که کسی در گذشته امری را پیش‌بینی کرده و بعد پیش‌بینی او محقق شده است. در اینجا معمولاً تردیدی به خود راه نمی‌دهیم در اینکه بگوییم پیش‌بینی این فرد صادق بوده است. با نفی اصل دوازدهمی قاعداً اتصاف این گزاره‌ها به صدق و کذب موجه نیست. البته معلوم نیست ارسطو از این درک عرفی حمایت می‌کند یا خیر، ولی اگر به آن پایبند باشد نباید نفی اصل دوازدهمی را بپذیرد.

نفی اصل طرد شق ثالث و معادل سمانتیکی آن یعنی اصل دوازدهمی گرچه در مقابل دترمینیسم موفق است ولی در مقام شرح ارسطو اولاً با سایر بخش‌های نظام او سازگار نیست و ثانیاً موجب نتایجی می‌شود که به نظر نمی‌رسد برای ارسطو قابل قبول باشد. البته می‌توان گفت ارسطو همانقدر که دغدغه اصول منطقی را داشته دغدغه نفی دترمینیسم را هم داشته و تنها راه چاره برای مقابله با آن را استثناء زدن به یکی از این اصول دانسته است، ولی اگر بتوان تفسیر دیگری

(Rescher 1963: 45) و به همین دلیل گاهی آن را تفسیر قرون وسطایی می‌خوانند (Lowe 1980: 58). به نظر می‌رسد این تفسیر از ارسطو مشکلات تفسیر سنتی را ندارد؛ یعنی در مقام شرح ارسطو، این تفسیر از تفسیر سنتی موفق‌تر به نظر می‌آید. اما باید میزان موفقیت آن را در مواجهه با دترمینیسم هم بررسی کرد. این تفسیر به تنهایی توان مقابله با دترمینیسم را ندارد و تنها می‌تواند مدعی شود که مستلزم دترمینیسم نیست. هنوز هم مسأله صدق جملات مربوط به آینده پابرجا است. اسناد صدق/کذب به جمله‌ای که در مورد آینده سخن می‌گوید راه را برای ورود دترمینیسم باز می‌کند. به منظور مسدود کردن این راه، در درجه اول، باید نظریه صدق منقحی ارائه شود و با استناد به آن راهی برای مقابله با دترمینیسم پیدا شود.

اینکه این جملات در حال حاضر صدقشان نامتعیین و غیر قطعی است چند معنا می‌تواند داشته باشد. (۱) می‌تواند معنای معرفتی داشته باشد، به این معنا که صدق و کذبشان برای ما نامعلوم است، ما نمی‌دانیم این جملات صادق هستند یا کاذب. ولی خود فارابی تصریح می‌کند چنین چیزی منظور او نیست. او می‌گوید صدق/کذب آنها نه فقط نسبت به ما بلکه علی‌غیرالتحصیل فی انفسهما است.

(۲) می‌تواند به این معنا باشد که صدق/کذب آنها هنوز مشخص نشده است، یعنی باید ارزشی غیر از صدق و کذب به آنها نسبت داد. در این صورت وارد وادی منطق سه‌ارزشی می‌شویم که به دلایل کلامی نمی‌تواند مورد قبول فارابی و متفکرین قرون وسطی باشد.

(۳) می‌تواند به این معنا باشد که صدق/کذب این جملات ضروری نیست. در این صورت، این نظر به

$\sim((T(pVq) \rightarrow (TpVTq))$ اما خود لینسکی معتقد است اصلی که ارسطو استفاده کرده هیچ یک از این دو نیست، بلکه اصل مورد استفاده او چنین است: $\square(SV \sim S) \& \sim \square S \& \sim \square \sim S$ و این اصل که در مورد گزاره‌های محتمل درست است، تنها چیزی است که ارسطو در اینجا با آن سروکار دارد (Linsky 1954: 251).

رشر معتقد است اولین کسی که چنین تفسیر متفاوتی ارائه کرده فارابی^{۳۷} بوده و بعدها به تبع او متفکرین قرون وسطی از آن استقبال و استفاده کرده‌اند (Rescher 1963: 45). طبق این تفسیر، محتمله‌های آینده یا صادق هستند و یا کاذب اما نه به صورت قطعی و متعین صادق هستند و نه به صورت قطعی و متعین کاذب هستند. فارابی در تفسیر این قطعه ارسطو می‌گوید: امور "ممکنه مستقبله" گرچه متناقض هستند و یکی صادق و دیگری کاذب است ولی این مسأله به نحو غیر محصل است "علی غیرالتحصیل فی انفسهما". ممکن نیست یکی از اینها به نحو محصل صادق باشد (به نحوی که کذب آن ممکن نباشد) و یکی از آنها کاذب باشد (به نحوی که صدق آن ممکن نباشد) (فارابی ۱۴۰۸ ه.ق، ۱۱۰).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در کلمات فارابی صحبتی از ضرورت نیست (در بیان لینسکی در مورد ضرورت صحبت می‌شد) اما اگر توجه کنیم که ارسطو در اینجا ضرورت را به معنای اجتناب ناپذیر آورده است می‌توان غیر قطعی و نامتعیین بودن را همان عدم ضرورت دانست و بنابراین می‌توان این نظرات را نزدیک به هم دانست و آنها را در یک دسته قرار داد.

ابن‌رشد هم موضعی مشابه فارابی داشته است و همین تفسیر در میان متفکرین قرون وسطی (مثل آکویناس، دانس اسکوتس، و اکام) رایج بوده‌است

آنچه برخی از منطق‌دانان معاصر مثل لینسکی گفته‌اند نزدیک می‌شود. اما اگر قرار باشد که پاسخ جامعی به دترمینیسم داده شود باید مسأله صدق/کذب جملات ناظر به آینده روشن شود (نه فقط ضرورت/عدم ضرورت صدق آنها).

۴- نتیجه‌گیری

فصل نهم العبارة بعد از خود ارسطو همیشه مورد بحث بوده است. در اینجا دو تفسیر شایع از این قطعه را بیان کردیم و گفتیم که تفسیر سنتی گرچه توان مقابله با دترمینیسم را دارد ولی با نظام ارسطویی همخوانی ندارد و نمی‌تواند شرح مناسبی از آن تلقی شود. تفسیر غیرسنتی مشکلی در همخوانی با سایر اجزاء نظام ارسطویی ندارد ولی نمی‌تواند راه‌حلی قاطع برای مقابله با دترمینیسم باشد.

با استناد به متن خود ارسطو می‌توان گفت، در این قطعه خاص، دغدغه ارسطو این نیست که راه‌حلی قطعی و همه‌جانبه برای دترمینیسم ارائه دهد، اما چون بیشتر کسانی که به این قطعه پرداخته‌اند دغدغه مقابله با دترمینیسم را هم داشته‌اند، تلاش کرده‌اند راه‌حل این مسأله را هم از این قطعه استخراج کنند. در واقع، ارسطو در اینجا در کسوت یک منطق‌دان که در حال ارائه مطلبی منطقی در مورد متناقضین است این نگرانی را دارد که ممکن است مطلب او برای دفاع از دترمینیسم به‌کارگرفته شود؛ پس پیش‌دستی می‌کند و راه چنین استفاده‌ای را سد می‌کند. او پیش‌بینی می‌کند که اگر خصوصیات و ویژگی‌های متناقضین به همه جملات اعمال شوند، قائلین به دترمینیسم بتوانند استدلال‌هایی به نفع موضع خود طراحی و ارائه کنند. ارسطو خود این استدلال‌ها را پیش می‌نهد و تلاش می‌کند تا راه مقابله با آنها را هم

نشان دهد. او نشان می‌دهد برای پیشگیری از این امر باید توجه کنیم که از اینکه ضرورتاً یکی از متناقضین صادق است نباید ضرورت یک گزاره را نتیجه گرفت. اصل طرد شق ثالث اصلی منطقی است و محتوای آن هیچ چیزی در مورد عالم خارج نمی‌گوید، به همین دلیل ضروری است ولی از ضرورت این اصل منطقی نمی‌توان به ضرورت گزاره‌ای در مورد عالم خارج رسید. البته در مورد گزاره‌های مربوط به حال و گذشته، علاوه بر اینکه اصل طرد شق ثالث در مورد آنها قابل اعمال است و می‌توان گفت هر جمله‌ای مربوط به حال یا گذشته ضرورتاً یا خودش یا نقیضش صادق است، $(P \sim PV)$ ، در مورد تک تک مؤلفه‌های جمله منفصله بیانگر اصل طرد شق ثالث هم می‌توان گفت که یا خود جمله یا نقیض آن ضروری است $P \sim PV$. البته باید توجه داشت ضرورتی که به مؤلفه‌ها نسبت داده می‌شود ضرورت مطلق نیست. عبارت خود ارسطو گویای این مطلب هست: "هر چیزی که هست، وقتی هست ضرورتاً هست؛ و هر آنچه نیست وقتی نیست ضرورتاً نیست." اگر منظور ضرورت مطلق باشد وضعیت گزاره‌های مربوط به حال و گذشته هیچ تفاوتی با گزاره‌های مربوط به آینده ندارد باز عبارت ارسطو گویا است "نه اینکه هر چیزی که هست، ضرورتاً هست؛ و هر چیزی که نیست ضرورتاً نیست." پس دغدغه ارسطو در اینجا آن است که از مطالب منطقی مربوط به متناقضین، استفاده‌ای نابه‌جا صورت نگیرد اما هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که او درصدد ارائه راه‌حلی برای مسأله دترمینیسم باشد. این درست است که ارسطو دترمینیست نیست و این موضع را غیر قابل قبول می‌داند اما موضع او در مورد دترمینیسم و راه‌حل‌های مقابله با آن را باید در سایر نوشته‌های او جستجو کرد. بر این اساس به نظر

²¹ Bivalence $\square(T_p \vee T_{\sim p})$ به این معناست که گزاره p صادق است

²² \square نماد ضرورت است

²³ syntactical

²⁴ semantic

²⁵ three-valued logic and future contingent

²⁶ Stoic logic

²⁷ Benson Mates

²⁸ past, present and future

²⁹ در کتاب Formal logic موضع لوکاسیه‌ویچ را نقد کرده‌است. اومی‌گوید آنچه لوکاسیه‌ویچ آورده بیانگر موضع ارسطو نیست. ارسطو می‌گوید همین امروز این صادق است که "یا فردا جنگ دریایی رخ می‌دهد یا فردا جنگ دریایی رخ نمی‌دهد" در حالی که طبق تفسیر لوکاسیه‌ویچ این جمله در منطق سه‌ارزشی نامتعین است نه صادق. (Øhrstrøm and Hasle 2011)

³⁰ Time and Modality

³¹ contingent

³² در منطق زمان پرایور، F عملگر زمانی آینده و Fp به این معناست که: این چنین خواهد بود که p

³³ رشر از بسیاری از منطق دانانی که معتقد به چنین نظری هستند، نام برده‌است (Rescher 1963: 43)

³⁴ realist interpretation

³⁵ همین رویکرد به شکلهای دیگری هم ارائه شده‌است. مثلاً (Tomberlin 1971) می‌توان نظر او را اینطور صورتبندی کرد:

1- $\square(T_p \vee T_{\sim p})$ در مورد هر گزاره‌ای یا خودش یا نقیضش صادق است

2- $\square(T_p \rightarrow p)$ ضرورتاً اگر گزاره‌ای صادق باشد پس آن گزاره برقرار است

3- $\square(T_{\sim p} \rightarrow \sim p)$ ضرورتاً اگر نقیض گزاره‌ای صادق باشد پس نقیض آن گزاره برقرار است

می‌رسد که تفسیر غیرسنتی در بازگویی دغدغه ارسطو موفق‌تر است.

پی‌نوشت‌ها

¹ future sea battle

² traditional

³ excluded middle

⁴ bivalence

⁵ Ammonius

⁶ Boethius

⁷ البته برخی استناد چنین نظری به آمونیوس و بوئتیوس را نمی‌پذیرند، مثلاً (Lowe 1980: 58).

⁸ گرچه نظر نهایی پرایور در دایره تفسیر سنتی قرار نمی‌گیرد ولی طرح آن به روشن‌تر شدن مباحث کمک می‌کند.

⁹ به این ترتیب جملات ضروری را خارج می‌کند چون جملات ضروری همیشه صادق و نقیضشان همیشه کاذب است و استثنایی بر I محسوب نمی‌شوند.

¹⁰ future contingent singulars

¹¹ omnitemporal truth

¹² برای اطلاعات بیشتر در این مورد نگاه کنید به (Mates 1961: 36-41)

¹³ Diodorus Cronus (died around 284 BC)

¹⁴ master argument

¹⁵ excluded middle

¹⁶ جمله چیزی زبانی است که شکل گفتاری یا نوشتاری دارد و گزاره محتوای جمله است. یک جمله می‌تواند حاکی از گزاره‌های متعدد باشد و یک گزاره را می‌توان در قالب جملات مختلف بیان کرد.

¹⁷ (Plantinga 1986) مثلاً پلانتینگا در

(Kneale and Kneale) در این مورد مثلاً نگاه کنید به (1978: 117-127)

¹⁹ traditional view

²⁰ excluded middle $\square(PV \sim P)$

- Linsky, L. (1954). "Professor Donald Williams on Aristotle." *The Philosophical Review*, 63 (2): 250-252.
- Lowe, M. F. (1980). "Aristotle on the Sea-Battle: A Clarification." *Analysis*, 40 (1): 55-59.
- Mates, B. (1961). *Stoic logic*. California: University of California Press.
- Øhrstrøm, P. and Hasle, P. (2011). "future contingents." *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edited by Edward N. Zalta. Jun 9. <<http://plato.stanford.edu/archives/sum2011/entries/future-contingents/>>.
- Plantinga, A. (1986). "On Ockham's Way Out." *Faith and Philosophy* 3 (3): 235-269.
- Prior, A. (1968). *Past, Present and Future*. Oxford: Clarendon Press.
- prior, A. (1953). "Three-Valued Logic and Future Contingents." *The Philosophical Quarterly*, 3 (13): 317-326.
- Quine, W. V. (1953). "On a So-Called Paradox." *Mind*, 62 (245): 65-67.
- Rescher, N. (1963). *Studies in the History of Arabic Logic*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- Simons, P. (2014). "Jan Łukasiewicz." *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edited by Edward N. Zalta. June 6. <<http://plato.stanford.edu/archives/sum2014/entries/lukasiewicz/>>.
- Tomberlin, J. E. (1971). "The Sea Battle Tomorrow and Fatalism." *Philosophy and Phenomenological Research*, 31 (3): 352-357.
- از این مقدمات نمی‌توان نتیجه گرفت که خود گزاره ضروری است یا نقیض گزاره ضروری است.
- T^{۳۶} یعنی صادق است که...
- گاسکین سخن رشر را قابل قبول نمی‌داند. او می‌گوید فارابی در ابراز این مطلب در مقام شرح ارسطو نبوده بلکه نظر خودش را ارائه داده‌است.
- کتابنامه**
- فارابی، ابونصر. ۱۴۰۸ ه.ق. *المنطقیات*. تدوین توسط محمد تقی دانش پژوه. جلد ۱. قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
- Ackrill, J. L. (1963)[2002]. *Aristotle's Categories and de Interpretatione*. Oxford: Oxford University Press.
- Ammonius, and Boethius. 1998. *On Aristotle On interpretation 9*. Translated by David A Blank and Normann Kretzmann. Ithaca, New York: Cornell University Press.
- Barnes, J. (ed). (1991). *The Complete Works of Aristotle*. Princeton, N.J: Princeton University Press.
- Gaskin, R. (1995). *The Sea Battle and the Master Argument: Aristotle and Diodorus Cronus on the Methaphysics of the Future*. Berlin: de Gruyter.
- Hintikka, J. (1964). "The Once and Future Sea Fight: Aristotle's Discussion of Future Contingents in DeInterpretatione IX." *The Philosophical Review*, 73 (4): 461-492.
- Kneale, W. and Kneale, M. (1978). *The Development of Logic*. Oxford: Clarendon Press.